

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 22, No. 3, Spring 2022, 217-240
Doi: 10.30465/CRTLS.2022.37770.2328

A Critical Review on the Book *"The Rise of the Creative Genre in Iran"*

Maryam Sharifnasab*

Abstract

The emergence of the genre of temperament in Iran by Ebrahim Tawfiq, Seyed Mehdi Yousefi, Hesam Turkman and Arash Heydari with good ideas tries to study and categorize the content about the temperament of Iranians from the constitutional period to the years after the victory of the Islamic Revolution, the elements and components of a " Extract the "genre" from it. This article has tried to study the book in four axes of form, language, structure and content through the documentary-critical method. The results of this study show that although the authors of the book have collected very extensive and accurate information from various sources and sometimes examined it, they have not been very successful in determining the boundaries of the "genre". Nevertheless, the content of the book is full of useful but scattered data. The authors' opinions on the subject, etc., have been reorganized and made more useful for the audience in this field.

Keywords: Ethnography in Iran, Genre, Iranian Ethics, Iranian Sociology,
Mohammad Ali Jamalzadeh

* Assistant Professor Persian language and literature, Institute for Humanities and Cultural Studies,
Tehran, Iran, msharifnasab@yahoo.com

Date received: 2021-12-12, Date of acceptance: 2022-04-26



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرستال جامع علوم انسانی

بررسی کتاب برآمدن ژانر خلقيات در ايران

مریم شریف‌ناسب*

چکیده

برآمدن ژانر خلقيات در ايران نوشته ابراهيم توفيق، سيدمهدي يوسفي، حسام تركمان و آرش حيدري با اينده‌اي خوب تلاش مى‌كند محتواهای موجود در باب خلقيات ايرانيان را از دوره مشروطه تا سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامي، بررسی و دسته‌بندی کرده، ارکان و اجزای يك «ژانر» را از آن استخراج نماید. اين مقاله با روش اسنادی-انتقادی تلاش کرده است کتاب مذكور را در چهار محور شکلی، زبانی، ساختاری و محتوایی مورد مدققه قرار دهد. حاصل اين بررسی نشان مى‌دهد اگرچه نويسندگان کتاب، اطلاعات بسيار وسیع و دقیقی را از منابع مختلف جمع‌آوری و گاه بررسی کرده‌اند، در تعیین حدود و ثغور «ژانر» توفيق چندانی نداشته‌اند. على‌رغم اين، محتواي لبريز از داده‌های مفید اما پراکنده کتاب، مى‌تواند با بازيبيني مجدد، پيرايش پرگويي‌ها و پراکنده‌گويي‌هاي فراوان، مفصل‌بندی دقیق و جدید فصل‌ها، ياري‌گرفتن از يك مشاور ادبی حاذق در تعریف و تحديد مفهوم «ژانر»، ابراز دقیق و صريح نتیجه مورد نظر نويسندگان درباره موضوع، و ... سر و سامان تازه یافته و برای مخاطبان اين حوزه مفیدتر واقع شود.

کليدواژه‌ها: خلقيات‌نويسی در ايران، ژانر، اخلاق ايراني، جامعه‌شناسی ايراني، محمدعالي جمالزاده

* استادیار زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران،
msharifnasab@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۲۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۲۰



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه

برای شناخت جایگاه خویش در موقعیت کنونی منطقه‌ای و جهانی و دریافتن چرایی و چگونگی این موقعیت، یکی از مهم‌ترین راه‌ها، شناخت خویشتن به هر دو شیوه درزمانی و همزمانی است. این خودشناسی جمعی سبب می‌شود دریابیم در طول زمان که بوده‌ایم، چه کرده‌ایم، نتیجه داشته‌ها و کرده‌هایمان چه بوده و این «بودن» در گذر زمان دستخوش چه تحولات مثبت یا منفی شده است. بخشی از این خودشناسی، به مدد علم تاریخ و ثبت کنش‌های تاریخی صورت می‌پذیرد؛ اما اغلب تواریخ موجود، تاریخ‌های سیاسی هستند و نه تاریخ‌های اجتماعی. تواریخ سیاسی عمدتاً به دستور و با حمایت حاکمان نوشته شده‌اند و مسائل مورد توجه ایشان، شرح فتوحات سلطان و سپاهیان و نشان دادن اقتدار آن‌هاست. در این نگاه، مردم و زندگی روزمره ایشان جایگاهی ندارد و بدین جهت در این کتاب‌ها کمترین میزان توجه به زیست روزمره توده دیده می‌شود؛ اما ادبیات^۱ و جامعه‌شناسی با دقت در زندگی توده مردم و بررسی (تقریباً) بی‌طرفانه احوال و امورات آنان، تصویری به مراتب دقیق‌تر و بی‌دستکاری از احوال و اوضاع و کنش و منش مردمان ارائه داده است.

خُلق در لغت به معنی عادت، طبع، طبیعت، طینت، مشرب و منش است و در اصطلاح روان‌شناسی (mood) عبارت است از احساس درونی نافذ و پایداری که درک و نگرش فرد نسبت به وجود دیگران و در کل نسبت به محیط را عمیقاً تحت تاثیر قرار می‌دهد. (نک. کاپلان و سادوک ۱۳۹۲: ۲۰۶).

طريحي، لغدان مشهور اسلامي، در معنای لغوی خُلق می‌نويسد: «خلق، صفتی روحی است که با وجود آن، آدمي کارهای مقتضای آن را به آسانی انجام دهد.» برعکس از عالمان اخلاق، خُلق را ملکه‌ای نفساني دانسته‌اند: «خلق، عبارت است از ملکه‌ای که نفس آدمي بر اساس آن بدون به کارگيري فکر و اندیشه، به انجام دادن اعمال مربوطه می‌پردازد.» خواجه نصیرالدین طوسی نيز در اخلاق ناصری گوييد:

خلق، ملکه‌ای بود نفس را مقتضی سهولت صدور فعلی از او، بی‌احتیاج به فکري و رویتی، و در حکمت نظری روشن شده است که از کیفیات نفسانی، آنچه سریع الزوال بود، آن را «حال» خوانند و آنچه بطیء الزوال بود، آن را «ملکه» گویند. (خواجه نصیر، ۱۳۷۳: ۱۰۱)

در کتاب‌های دینی و آسمانی، همواره بخش قابل توجهی به آموزه‌های اخلاقی و تلاش برای بهبود خلق آدمیان اختصاص داده شده است. از نگاه اغلب علمای مسلمان، انسان قادر به تغییر خلق خویش است؛ زیرا اگر چنین نباشد، آموزه‌های اخلاقی و توجه‌دادن به آن‌ها و در نگاه کلی علم اخلاق، بیهوده خواهد بود. (نک. کاوندی و جاهد، ۱۳۸۹: ۵۹) غزالی پس از آن که مخلوقات خداوند را به دو قسم تغییرپذیر و تغییرناپذیر به دست انسان، تقسیم می‌کند، معتقد است که خلق انسان لا یتغیر و خلق انسان قابل تغییر و بهبود است. (نک. همان)

ماحصل این سخنان دو ویژگی عمدۀ خلق را آشکار می‌سازد: خلق، صفات روحی و غیر مادی است که اولاً به طور اکتسابی به دست می‌آید؛ ثانیاً در روح و نفس فرد، پایدار است. خواجه نصیر معتقد است: «...پس ملکه، کیفیتی از کیفیات نفسانی بود و سبب وجود او نفس را دو چیز باشد: یکی طبیعت و دوم عادت». (خواجه نصیر، ۱۳۷۳: ۱۰۱) چنان‌که پیداست، خواجه سبب ایجاد خلق را طبیعت (وراثت) و نیز عادت می‌داند. عادت، «یادگیری انجام عملی در موقعیت‌های مختلف است که برای تکرار حاصل می‌شود». از نظر روانشناسی، عادت، «کاهش تمایل ارگانیسم برای پاسخ دادن به یک محرک در نتیجه رویارویی درازمدت» است. (نک. فرمهینی فراهانی، ۱۳۹۳: ذیل مدخل عادت)

غزالی، عادات را بر حسب حوزه نفوذ، طبقه‌بندی کرده و برخلاف بسیاری که آن را صرفاً در محیط بیولوژیک یا یادگیری‌های عضلانی محدود می‌کنند، به چهار قسم تقسیم کرده است: حرکات عضلانی (عادت، خوردن، پوشیدن، بازی، خطاطی، ...)، جنبش‌های عقلانی (بیش دینی و فقهی و طرز تفکر)، عادات و جدالی (مرتبط با عواطف انسان) و عادات خلقی (زهد، صبر، اعتدال، شجاعت و...). (نک. حجتی، ۱۳۷۳: ۱۰۸)

مجموعه آنچه غزالی آن را در حوزه عادات می‌داند، به شیوه‌ای که برای تکرار در طول زمان تبدیل به ملکه نفسانی (به قول خواجه نصیر) در انسان می‌شود و سبب می‌شود انسان در موقعیت‌های مشابه، بدون تفکر و تردید و تأمل، عکس العمل‌های (تقرباً) یکسان از خود بروز دهد، در مجموع «خلق» (و به توسعه، خلق و خو) خوانده می‌شود. این مجموعه در کلیت خود «سبک زندگی» انسان را شکل می‌دهد و روابط انسان را با خویش، با دیگران، با حکومت و با جهان پیرامون مادی و معنوی تنظیم می‌کند.

پرداختن به شرح خلقيات مردم ايران از ديرباز با شيوه‌های گوناگون و اهداف مختلف صورت گرفته است. غريبان و اعراب در سفر به اقصى نقاط ايران، ضمن سفرنامه خود به تshireخ خلق و خوى ايرانيان نيز پرداخته‌اند. (این متون با عنایت به اين‌که به دست نويسندگانی خارج از فرهنگ موجود نوشته شده‌اند و حاصل مشاهدات عينی هستند، درخصوص خلقيات ايرانيان منابعی مفيد محسوب می‌شوند). در كتاب‌های جغرافيايی کهن نيز ضمن تshireخ موقعیت طبیعی و آب و هوای نقاط گوناگون، به آداب، رفتارها و خلقيات اهالی منطقه هم اشاراتی شده است. (این متون بیش از خلق و خوى مردمان منطقه، بر وضعیت اقلیمی و آب و هوایی منطقه متمرکزند).

اولین متنی که صورتی نو به این بحث داد، يك متن تاریخی بود: *تاریخ کامل ایران*، نوشته سرجان ملکم. به نظر می‌رسد با وجود کم‌توجهی به این متن، باید بواقع آن را اولین نوشته درباره خلقيات ايرانيان نامید. این متن در کتاب متون دیگری چون *حاجی بابای اصفهانی* يکی از سرآغازهای خلقيات‌گرایی است. (توفیق و دیگران، ۱۳۹۸: ۷۴)

در هر حال، پرداختن به خلقيات و بروز بيرونی اين خلقيات ، يعني رفتارهای مردمان اين سرزمین از ديرباز وجهه همت برخی نويسندگان و روشنفکران ايراني و مسافران غيرايراني بوده است. در طول زمان، تحت تاثير عوامل مختلف اجتماعی، فرهنگی، سیاسي و... اين بحث دستخوش فراز و فرودهای فراوان شده؛ چنان‌که در برخی بازهای زمانی مقالات و كتاب‌های فراوانی در این حوزه نوشته شده و در برره‌های دیگر اين مقوله در حاشیه قرار گرفته است؛ اما بواقع هیچ مقطع زمانی را نمی‌توان یافت که هیچ نگاهی به این بحث وجود نداشته باشد و یا قلم‌زن در این مبحث، بی‌حاصل یا تکراری پنداشته شده باشد. از متأخرترین كتاب‌هایی که در اين زمينه نوشته شده، كتابی است با عنوان *پرآمدن ژانر خلقيات در ایران*، نوشته آقایان ابراهيم توفیق، سیدمهدى یوسفی، حسام تركمان و آرش حیدري که در انتشارات پژوهشگاه هنر، فرهنگ و ارتباطات به سال ۱۳۹۸ منتشر شده است. مقاله حاضر، نگاهی است به اين كتاب.

۲. ويزگي های شكلی و ساختاري کتاب

کتاب در قطع رقعي، بر روی کاغذ سفید و با قلم خوانا با اندازه‌های مناسب و چشم‌نواز در ۳۳۷ صفحه، منتشر شده است. طرح جلد کتاب به شيوه معهود «اجتماعيات در ادبیات» تصویری از چند شخصیت بر جسته ادبی و تاریخی ایرانی و غیر ایرانی را برخود دارد. از این حیث، جلد کتاب در نگاه اول، احساس مواجهه با کتابی غیرتخصصی و سبک‌خوان را به مخاطب القا می‌کند (که با توجه به محتوای تخصصی و سنگین کتاب، غلط‌انداز است).
کتاب دارای یک «درآمد» است و در پنج فصل و هر فصل در چندین بخش (که به‌طور مسلسل شماره‌گذاری شده) تدوین شده است؛ هرچند، بواقع بسیاری از بخش‌ها نیازی به تفکیک نداشته و به سبب پیوستگی محتوا اساساً می‌توانسته در پی یکدیگر قرار گیرد. نوزده صفحهٔ پایانی کتاب (صفحه ۳۱۹ تا ۳۳۷ نیز، به درج فهرست منابع اختصاص یافته و نشان از دقت نظر مولفان و مراجعه به منابع متعدد دارد).

بر جلد پشت کتاب، اساسی‌ترین پرسش‌هایی که بناسن متن به آن پاسخ دهد، درج شده و می‌تواند راهنمای مخاطبان در نگاه نخست باشد. عطف کتاب نیز – اگرچه نه با قلم زیبا – اما درشت و خوانا نام کتاب و مولفان را برخود دارد. توضیحات لازم و معادل لاتین اسامی در تمام کتاب به شکل پانویس ثبت شده و لذا در پایان کتاب هیچ پی‌نویسی درج نشده است. فهرست مطالب در ابتدای کتاب به‌دقت و زیبا تدوین شده؛ اما در انتهای کتاب هیچ ایندکس یا نمایه‌ای وجود ندارد. (افروزن نمایه در چاپ‌های بعدی می‌تواند موجب مزید فایده باشد.)

۳. ويزگي های زبانی کتاب

کتاب با نثری سلیس و کم‌اشتباه، با زبان دانشگاهی، ساده و فصیح نوشته شده است. پاراگراف‌بندی متن در قریب به اتفاق موارد صحیح است و در هر پاراگراف دربارهٔ بعد تازه‌های از موضوع سخن گفته می‌شود. نشانه‌گذاری متن، کم‌اشتباه و وافی به انتقال منظور است. اغلاط تایپی متن، بسیار کم و درکل، زبان کتاب، دلچسب و پاکیزه است.

۴. ویژگی‌های محتوایی کتاب

کتاب با «درآمد: مسئله و رویکرد» آغاز می‌شود. نویسنده‌گان تلاش کرده‌اند در سیزده صفحه این بخش، به تبیین مسئله و رویکرد خود در تحلیل‌ها پردازنند؛ اما علی‌رغم آنکه فصل نخست کتاب، عنوان «تعاریف و مباحث نظری» را بر پیشانی دارد (و قاعده‌تاً باید تعریف مفاهیم در آن فصل صورت گیرد)، در همین ابتدا و در حین تبیین مسئله – در تلاشی زودهنگام – به «معنای خلقيات» پرداخته‌اند (ص^۶). البته اگر اين کليدوازه، به خوبی تبیین و تحدید می‌شد، می‌توانست در فهم مسئله برای مخاطب راهگشا باشد؛ اما آنچه در عمل اتفاق افتاده، توضیحی ساده در باب توسع معنایی و آمیختگی چند مفهوم با آن است:

در گفتار روزمره، خُلق هم به معنای وضعیت ناپایدار و گذراي روحی و روانی افراد به کار می‌رود (مثلاً در ترکیب تنگ‌خلق) و هم به معنای صفتی درونی‌شده و با ثبات (مثلاً در خلق خوش). خلق و خو، خصوصیت، شخصیت، طبع، خصلت و عادت اصطلاحاتی تخصصی هستند که با واژه خلقيات در بخشی از شمول معنایی خود شریک‌اند.[...]. آنچه از این کلمه در ایران و در میان متون نوشتاری فارسی مراد می‌شود، معنایی است در میان این مفاهیم علوم اجتماعی... (ص^۶)

چنان‌که دیده می‌شود برای «خلق» که اصلی‌ترین کليدوازه این پژوهش است تعریفی قاموسی و یا حتی تعریفی عملیاتی – از آنچه مولفان در نظر دارند – ارائه نمی‌شود. در ادامه همان بحث بدون هیچ توضیح و توجیه دیگری، مبنای کار، بر رویکرد محمدعلی جمالزاده در کتاب *خلقيات ما ايرانيان* گذاشته می‌شود و بدون تفکیکی میان دو مقوله «رفتار» و «خلق»، هردو یکی پنداشته می‌شود: *علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

هنگامی که از نگارش متونی درباره خلقيات ايراني سخن می‌گوییم، به‌طور مشخص به متونی چون متن جمال‌زاده اشاره داریم که نگرشی عموماً انتقادی به «رفتارهای روزمره»^۷ خاص ايرانيان دارند؛ به‌خصوص آن بخش از رفتارها که به نسبت، پایدار تلقی می‌شوند یا دست‌کم از میزان درخور توجهی از تکرارپذیری برخوردارند. (ص^۷)

البته توضیح تکمیلی مولفان در باب خلقيات نویسی، نشان می‌دهد که کتاب براستی نه با «خلق» که با بروز عملی و بیرونی خلقيات (یعنی رفتارها) سر و کار دارد، بی‌آنکه در هیچ‌کجا تفاوتی میان خُلق و رفتار قائل شود:

«اولین عناصر محتوایی تشخیص‌پذیر در خلقيات‌نویسی، عبارتند از: جامعه‌شناسانه بودن، رفتارنگری، توجه به کلیت ايرانیان، یافتن عناصر نسبتاً پایدار، جمع‌آوری عالمانه گزارش‌های عینی» (ص ۷)

نکته دیگر در باب حدود و ثغور «خلقيات‌نویسی» است. در اين پژوهش تمامی نوشته‌های مردم‌نگارانه و انسان‌شناسانه، متونی که خلقيات ايرانی را در آرا و اندیشه‌های فرد یا جمع خاصی بررسی کرده‌اند، نوشته‌هایی که مسئله آن‌ها هویت ايرانی است، متونی که به آموزه‌های نظری ايرانیان از عقل و اخلاق پرداخته‌اند، و نهایتاً متونی که رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی داشته‌اند، از محدوده کار کنار گذاشته‌شده‌اند. (نک. صص ۹ تا ۱۲) هرچند این تحدید، سبب شده آثار مهم بسیاری از حوزه بررسی کنار گذاشته شود (و اين بي توجهی به برخی آثار مهم، قطعاً در نتایج پژوهش هویادست)، اما به نظر می‌رسد با وجود متون متعدد و رویکردهای متفاوتی که هریک به دلیلی به مبحث خلقيات و رفتارهای ايرانیان پرداخته‌اند، راهکار ناگزیری برای محدودکردن جامعه‌آماری مورد بررسی بوده است؛ بنابراین در اين پژوهش فقط آثاری مورد نظر قرار گرفته‌اند که «در صدد کشف، سیاهه‌برداری و اعتباری‌بخشی به یافته‌های خود درباره خلقيات هستند». (ص ۱۲)

نکته مهم دیگری که در همان بخش درآمد، جلب نظر می‌کند، تبیین خلقيات‌نویسی به مثابه واقعیتی اجتماعی (و نه ذهنی) است. مبنای این تبیین، رویکرد امیل دورکیم در کتاب قواعد روش جامعه‌شناختی است: «واقعیت اجتماعی، شامل شیوه‌های کش، تفکر و احساس است که بیرون از فرد قرار گرفته‌اند و قدرتی اجبارآور در خود دارند که از طریق آن بر فرد کترلی اعمال می‌کنند». (ص ۱۳) عمومیت داشتن و انضمامی بودن (مادی بودن) نیز دو شرط دیگر دورکیم برای واقعیت‌های اجتماعی است. (نک. همان) بنابراین آنچه مولفان کتاب، محدوده خلقيات‌نویسی را بر آن بنا کرده‌اند نگاه دورکیمی به واقعیت‌های اجتماعی است. نکته جالبی که از این کار حاصل شده است، تعریف ژانر (به عنوان کلیدواژه مهم دیگر در این پژوهش) است که تلاش شده بر پایه همین نگاه دورکیمی صورت پذیرد: «ژانرهای رویه‌هایی هستند برای انجام‌دادن فعل نوشتن یا گفتن که بیرون از گوینده وجود دارند؛ قواعدي الزام‌آور یا از پیش موجود را برای بحث دراختیار می‌گذارند و در ذهن فرد شکل نمی‌گیرند؛ بلکه حاصل فرایندهای عینی انباشت متون هستند». (ص ۱۶)

چنان‌که مشهود است این تعریف از ژانر هیچ ارجاعی به هیچ یک از متون دست اول (یا حتی غیر آن) در حوزه انواع ادبی و نظریه ژانرهای ندارد و مبتنی بر رویکردی جامعه‌شناسخی از نو تعریف شده است. این شیوه تعریف کلیدوازه‌ها هرچند مبتکرانه و حاصل ذهن وقاد و عملگرای مولفان است، به نظر می‌رسد درباب اصطلاحات مهم و ازپیش موجود، وجهی ندارد و همچون اختراع چرخ از نو می‌ماند. مشکل از آنجاست که نویسنده‌گان نه تنها به منابع مهم موجود در این حوزه مراجعه نکرده‌اند، که اساساً معتقد‌ند: «ارائه نشدن تعریف دقیقی از ژانر باعث شده است که سطوح مختلف و متفاوت دسته‌بندی متنی، همگی ژانر خوانده شوند.» (ص ۲۲)

این درحالی است که کافی بود مولفان با کمک یک مشاور ادبی، به کتاب‌های مهم و بسیاری که در زمینه طبقه‌بندی ژانریک متون با رویکردهای قدیمی‌تر (همچون انواع ادبی رزمجو در ادبیات کهن، یا انواع ادبی آژند در ادبیات معاصر و...) یا کتاب‌های جدیدتری که کاملاً با رویکردی نوین به مسئله ژانر به مثابه نظریه، پرداخته‌اند (همچون کتاب نظریه ژانر: رویکرد تحلیلی-تاریخی نوشته سیدمهدي زرقانی و محمود رضا قربان‌صباگ) مراجعه نمایند. (انواع ادبی نوشته سیروس شمیسا جزو منابع پژوهشگران بوده است؛ اما چنان‌که پس از این خواهم گفت، استفاده مفید و روشنگری از آن نشده است).

این احساس کمبود در حوزه منابع درمورد ژانر در نویسنده‌گان کتاب چنان شدید است که خود را ناگزیر دیده‌اند تمامی ۲۰ صفحه مربوط به بخش اول از فصل نخست را به بررسی پیشینه ژانر پردازنند. به همین سبب بحث را از بوطيقای ارسطو آغازیده، با افلاطون ادامه داده‌اند. در پی آن نگاهی به شمس قیس رازی و حدائق السحر داشته‌اند؛ نگاهی به آرای بوآلو در قرن هجدهم انداخته‌اند و درنهایت به این نتیجه رسیده‌اند که «هنوز نمی‌دانیم که فارسی‌زبانان تا پیش از آشنایی با ادبیات مدرن، دقیقاً چه درک یا ادراکاتی از انواع ادبی داشته‌اند.» (ص ۲۸)

خلال عدم حضور یک مشاور ادبی در این پژوهش، جایی بیشتر نمایان می‌شود که نویسنده‌گان می‌نویسند:

التبه بسیاری از ادبیات‌پژوهان معاصر کوشیده‌اند به شکل گذرا به این مسئله پردازنند که گونه‌های ادبی در ایران و در ادبیات عرب، چگونه تقسیم‌بندی و فهمیده می‌شده‌اند. اما اولاً چنین تلاشی به شکل نظاممند صورت نگرفته و اغلب بحثی جنبی و کوتاه بوده

است؛ دوم اينکه اين تلاش‌ها بر چنان فهمي از نظرية ژانر استوار نیستند که برای ما کارآمد باشند. (ص ۲۹)

سپس به نقل نظریات چند تن از برجسته‌ترین استادان نقد و نظریه ادبی (شفیعی کدکنی، سیروس شمیسا، تقی پورنامداریان و خسرو فرشیدورد) می‌پردازند و بدون مراجعه به اصلی‌ترین کتاب‌ها و نوشه‌های آنان، با استنادی شکسته بسته به چند مقاله، آرای ايشان را نقد می‌کنند:

شمیسا نماینده کسانی است که بحث «اغراض سخن» در ادبیات فارسی را به جای انواع ادبی می‌گیرند. [...] خسرو فرشیدورد نیز در مقاله‌ای به انواع ادبی در ایران و اروپا پرداخته است. [...] در کل، از بُعد مفهومی، نوشته او مقاله‌ای است متعارض و نامفهوم. [...] تقی پورنامداریان نیز در مقاله خود به معنای ژانر پرداخته است؛ اما فقط اشاره‌ای کوتاه به وضعیت دسته‌بندی متون در نوشه‌های فارسی کهن می‌کند. او نیز از چیزی مشابه همان قالب‌ها و اغراض سخن حرف می‌زند اما این بخش از نوشته او ارجاعی ندارد و نام متن‌ها هم آورده نشده است و پی‌گیری گفته‌های مختصر او را ممکن نمی‌کند. [...] درمجموع در این مقاله هم نقطه اتفاقی برای برقراری نسبت میان این تقسیم‌بندی‌ها و نظریه ژانر نمی‌یابیم. (صص ۳۰ و ۳۱)

از اينجا به بعد، رویکرد نويسندگان به تمامی جامعه‌شناسخی می‌شود و تلاش می‌کنند دلایل محبوبیت و انتشار گونه‌های ادبی را بر اساس زمینه‌های اجتماعی آن توضیح دهند (بی آنکه به رویکرد مطالعات فرهنگی اشاره‌ای داشته باشند). سپس به پسافرمالیست‌ها و پساستخارگرها اشاره کرده، آنان را نخستین کسانی معرفی می‌کنند که ژانر رانه در بوطیقه، بلکه در بلاغت مورد بررسی قرار داده‌اند. درنهایت بازهم با نگاهی دورکیمی به بحث واقعیات اجتماعی، تعریف کارولین میلر از ژانر (ژانر در مقام کنش اجتماعی و در نسبت با کارکردي که برای مخاطب متن دارد) (ص ۳۷) را می‌پذيرند.

درمجموع می‌توان گفت ۴۰ صفحه نخستین کتاب در عمل پریدن از شاخه‌ای به شاخه دیگر و توصیفات ناقص، نامفهوم و بی‌ارتباط با یکدیگر (هم به لحاظ تاریخی و هم به لحاظ مفهومی) درباره ژانر است. تعاریف و توصیفاتی که عملاً در تحلیل‌های بعدی کتاب بهره‌ای از آن‌ها گرفته نشده و لذا براحتی قابلیت حذف دارند.

تمامی بخش دوم فصل نخست، به تعریف و تبیین نگاه باختینی به ژانر پرداخته است تا به این نتیجه برسد که بررسی آثار در یک ژانر خاص، بدون درنظر گرفتن آثار پیشین و پسین راهی به دهی نمی‌برد و باید آثار نوشته شده در حوزهٔ خلقيات را در امتداد یکديگر و در نگاهی درزمانی مورد بررسی قرار داد. فضای خطاب (به قول تینیانوف) نیز در بررسی ژانريک حائز اهمیت است؛ یعنی دریافت مخاطبان از متن در دوره‌های مختلف، متفاوت خواهد بود. در تمام اين بخش نيز تلاش شده است تعریفی از ژانر ارائه شود؛ اما باقع باز هم تعریفی شسته‌رفته و مشخص به دست داده نشده است.

بخش سوم فصل نخست، وارد بحث «خلقيات به مثابهٔ ژانر» می‌شود و آن را داری چهار ويژگی می‌داند: منتشر باشد؛ غير روایي باشد؛ گفتاري عالمانه و در پی ثبت دانش باشد؛ گفتگويي عمومي باشد که مناسبات معيني ميان مولف و خواننده ايجاد كند. (نک. ص ۵۲) بر اين اساس بسياري از نوشته‌هایي که تا پيش از دهه ۴۰ درخصوص خلقيات ايرانيان نوشته شده است را «خلقيات گرایي» دانسته، از دایرهٔ آثار مورد بررسی خود خارج می‌كند:

«آنچه مورخان و سفرنامه‌نويسان گفته‌اند، محتوا، موضوع و مواد کار خلقيات‌نويسان است؛ نه کار واقعي آن‌ها در سطح تحليل اجتماعي. کار واقعي خلقيات‌نويسی، تلاش برای احصاء گزارش‌هایي دربارهٔ ايران و ايراني است، نه خود اين گزارش‌ها.» (ص ۵۴)

على رغم اين، دانسته نیست که اگر خلقيات‌نويسی بناست خلقيات را «در سطح تحليل اجتماعي» مورد بررسی قرار دهد، پس چرا نوشته‌های جامعه‌شناسانه‌اي نظير آثار محمدعلی کاتوزيان و... از دایرةٔ آماري پژوهش کنار گذاشته شده‌اند.

فصل دوم پژوهش، به بررسی «شكل گيری‌های اولیهٔ ژانر» تعلق دارد. در بخش چهارم به «جايگاه كتاب جمالزاده» در كلیت اين پژوهش پرداخته و تاكيد شده است که نويسنده‌گان كتاب، برای جمالزاده جايگاه «تاسيسي» قائل نیستند و او را موسس ژانر خلقيات‌نويسی نمی‌دانند؛ اما باقع تا پيان كتاب، همه ارجاعات، مقاييس‌ها و معيارها را كتاب خلقيات ما ايرانيان قرار داده‌اند و همه چيز با متر و معيار جمالزاده سنجideh شده است:

حتى اگر متونی پيش از متن جمالزاده وجود داشته باشند که نماینده تمام‌عيار خلقيات‌نويسی باشند، باز هم اين متن جمالزاده است که انتظارات و آگاهی‌ها يا به

قول باختین گزاره‌های بيان نشده را نمایندگی می‌کند و محوری برای سازماندهی و انتظام اين گزاره‌ها و به طبع [كذا] آن، گزاره‌های بيان شده ژانر خلقيات است. (ص ۶۵)

به راستی دانسته نیست که چرا محتواهای تولیدشده قبل از کتاب جمالزاده، کمنگ جلوه داده شده و چنین با بی‌مهری به حاشیه رانده شده‌اند؟ آیا مقالات حسین کاظم‌زاده ایرانشهر که برای نخستین بار در شماره «اول دیماه یزدگردی سال ۱۳۹۲ شمسی» به «ملیت و روح ملی ایران» پرداخت و دیگرانی که پس از او تا جمالزاده به این مقوله وارد شده‌اند حائز هیچ اهمیت محتوایی نبوده است؟^۳ حتی سازگاری ایرانی نوشته مهدی بازرگان که یکی دو سال قبل از کتاب جمالزاده منتشر شده و به همین مقوله می‌پردازد نیز چنان که باید و شاید مورد بررسی قرار نگرفته است. توفيق و همکاران، تمامی محتواهای قبل از جمالزاده را که به خلقيات ايرانيان پرداخته‌اند، «خلقيات گرایي» نامیده‌اند و معتقدند اگرچه اين متون بنیادهای شکل‌گيري ژانر را پذيرده‌اند، خود وارد در حوزه ژانر خلقيات نیستند. اين در حالی است که اساساً ميان محتواهای موجود و آنچه جمالزاده آن را صورت‌بندی کرده است، تفاوت چشم‌گيري وجود ندارد.

در بخش پنجم کتاب، مجدد^۴ به «پيشينه محتوایي ژانر» پرداخته شده و سفرنامه‌های ايرانيان و اعراب، متون جغرافيايي، متون تاريخي و وقایع‌نگاری‌ها، اشعار و متون ادبی و حکمی به درستی در زمرة اين پيشينه شمرده شده‌اند. در اين بخش نيز به شيوه‌اي ناخواسته و احياناً ناخودآگاه، سفرنامه‌های غريbian، درخصوص خلقيات، دقیق و مفید، و سفرنامه‌های ايرانيان و اعراب در اين زمينه، غيردقیق دانسته شده است:

به هرحال پيداست که سفرنامه‌هایي چون متون ابن‌بطوطه و ناصرخسرو، حاوي محتواهایي آگاهی‌دهنده هستند و گاه در توصیف اماكن و شهرها از صفات اخلاقی مردم آن ديار سخن گفته‌اند. اين اشارات به هیچ وجه به اندازه توصیفات سفرنامه‌های کلاسيك اروپائي و سفرنامه‌های مدرن، دقیق و بازنمایانده نیستند. برای مثال، از ميان گفته‌های موجز ناصرخسرو درباره هر ديار، فقط می‌توان با تفسیر آداب و رسومی که گه‌گاه نقل کرده است، بحث خلقيات جمعی را استخراج کرد. (ص ۷۲)

مشخص نیست که چرا قabilت استخراج «خلقيات جمعی» در سفرنامه ناصرخسرو، ضعف آن دانسته شده؟ و مگر سفرنامه‌های اروپائي و حتی سفرنامه‌های مدرن، به خلقيات

تک تک مردم می‌پردازند؟ و اساساً مگر بحث خلقيات، مربوط به کشنهای جمعی تكرارشونده نیست؟

اما در ادامه اين مبحث، نکات مفصل و دقیقی در مورد کتاب‌های جغرافیایی و نسبت آن‌ها با خلقيات آمده که خواندنی و مفید است.

در اين بخش نکته مهم و قابل تأملی هم درباره متون ادبی و حکمی و نسبت آن با خلقيات آمده است:

نوشته‌های ادبی و حکمی نیز گاه اشاراتی داشته‌اند که در متون خلقيات نویسی تکرار شده‌اند. در این میان از همه معروف‌تر شاهنامه فردوسی است و نامه رستم فرخزاد به برادرش درباره تباہی کار سپاه ایران. [...] این متن‌ها از اساس خلقيات‌گونه نیستند؛ زیرا نسبتی با وضعیت عقب‌مانده و اصلاحات شکست‌خورده ندارند... (ص ۷۵)

اين بخش از نوشتة توفيق و همکاران هیچ ارجاعی ندارد و دانسته نیست بر اساس کدام پژوهش‌های صورت گرفته، شاهنامه را مهم‌ترین متن ادبی در خصوص احصاء خلقيات ایرانی معرفی کرده است؛ اما منطقاً متون اسطوره‌ای و حماسی و هر فرم غیر رئال دیگر نمی‌تواند منبع موثق و معتبری برای استخراج و احصای خلقيات باشد؛ زیرا اساس اين متون بر اساطیر، فضاهای غیررئال و ماوراء الطبيعه و هدف آن‌ها تشجيع مخاطبان و احیای روحیه دلاورانه و پهلوانی در آن‌هاست. چنان‌که پيشتر نیز اشاره شد، مهم‌ترین بخش در متون ادبی که براستی و با دقت به کار بررسی خلقيات می‌آيد، حکایت‌های متون تعلیمی است که برای تبیین هنجره‌های اخلاقی و نهی ناهنجاری‌های رفتاری، حکایت‌های تاریخی، واقعی یا حتی برساخته، نقل، و از آن برای عبرت‌آموزی مردمان زمانه بهره برده است.

نکته جالب دیگر در نقل بالا، تاکید مولفان بر نسبت وثيق خلقيات‌نویسی با «وضعیت عقب‌مانده و اصلاحات شکست‌خورده» است. این رویکرد در تمام کتاب حفظ شده و مولفان ژانر خلقيات‌نویسی را اساساً برای شناخت ویژگی‌های خلقي که منجر به عدم پیشرفت و شکست اصلاحات در هر دوره شده است، دانسته‌اند که مهم و قابل تأمل است؛ زیرا اين رویکرد بی‌ارتباط با نگاه شرق‌شناسان غربی در ترسیم‌کردن تصویر شرق نیست. در ادامه مقاله، دوباره به اين مطلب برخواهم گشت.

رويارويي با تمدن غرب از عصر فتحعلی‌شاه قاجار آغاز شد؛ با بالاگرفتن انتقادات از شيوه حکمراني ناصرالدین‌شاه نصیح گرفت و بدین‌گونه تصویر «ایران عقب‌مانده» در مقابل

«غربِ متمن» در دل منازعات هویتی این سرزمین جای گرفت. بی‌شک مراودات ايرانيان با غربیان از طریق سفرهای سیاحتی و تجاری (که منجر به نوشهشدن سفرنامه‌های متعدد شد) در برساختهشدن این تصویر و تمرکز بر نقاط ضعف خُلقی ايرانيان بی‌تأثیر نبوده است. اين نگاه را کاملاً می‌توان در رویکردهای شرق‌شناختی و پساستعماری پی‌گرفت که در اين کتاب اقبال زیادی به آن نبوده است. در جای‌جای کتاب به تصور ايرانيان از خود و تلاش‌های گوناگون برای اصلاح خلقيات منفی برای دست‌یابی به «پیشرفت» اشاره شده است؛ اما بسط و تبیین اين تصویر که قطعاً خیلی هم خودشاخته نبوده و تحت تأثیر عوامل مختلف داخلی و خارجی ایجاد شده- با حوصله و تفصیل زیاد صورت نگرفته است. کتاب اگرچه درباره تشریح تاریخچه‌ها بسیار پرگوست، در تشریح تصویر برساخته خلقيات منفی در ايرانيان به دست غربیان و شرق‌شناسان، به تعجیل عبور کرده است:

این عبارت که «مشروطه برای ايرانيان سم قاتل است» یا اينکه «کشورهای شرقی استعداد مشروطه ندارند» در بسیاری از مجادلات از سوی محافظه‌کاران نقل می‌شد. اين عبارات درحقیقت، تحفه‌ای بودند که گفتارهای شرق‌شناصی با تاکید بر تمایز آب و هوا و خلق و خوی مردم شرق و غرب، با هدف برتر نشان دادن غرب در اختیار محافظه‌کاران قرار می‌دادند. (ص ۹۰)

بخش ششم کتاب به «خلقيات‌گرایی در آغاز عصر پهلوی» اختصاص دارد. بحث‌های اين بخش، نسبت به بخش‌های پیشین، روشنگر، منسجم‌تر و دارای مفصل‌بندی بهتری است. اين بخش با نگاهی درزمانی و منسجم سیر تطور رویکردها به خلقيات‌نويسی را مورد بررسی قرار می‌دهد.

در بخش هفتم «فضای پیدايش ژانر خلقيات» اين بار در بستری اجتماعی- سیاسي مورد مدافهه قرار می‌گيرد. در اين بخش ارتباط میان اصلاحات اجتماعی و نسبت آن با رویکردهای سیاسي مورد بررسی قرار گرفته و تحولات اجتماعی از منظرهای متعدد (از تیرازکتاب‌های منتشرشده گرفته تا تشکيلات و احزاب سیاسي) واکاوی شده است. کتاب در اين بخش، بسیار پرگوست و هرچند اطلاعات جالب و قابل تامیل ارائه می‌دهد، بخش‌های زيادي از آن عملاً به بحث خلقيات، بی‌ارتباط یا کم‌ارتباط است. به نظر می‌رسد لازم است در بازيبي‌های بعدی، حشوهاي فراوان کتاب حذف شود. برای مثال از صفحه ۱۲۵ تا ۱۳۳ به طور مفصل و با جزئيات كامل، درباره صنعت چاپ و نشر و رواج و رونق

آن سخن گفته شده است که جالب، اما بی ارتباط است. با این گونه پرگویی‌ها و تکرار مکرات، در تمام طول کتاب مواجهیم.

بخش هشتم کتاب به «تغییرات فضای سخن خلقيات‌گرایي» می‌پردازد. اين فصل، کوتاه و عملاً فاقد هرنکته تازه‌ای است و به صورت‌بندی جديدي از مطالب پيشين پرداخته است. ايده ارتباط وثيق ميان خلقيات‌نويسى و ميل به اصلاحات اجتماعي در اين فصل هم با نگاهي تاريخي بجي گرفته شده است و نوشته‌های دهه چهل، «گفتارهایي عالمانه که می‌کوشيدند در صورت‌هایي علمی توضیح دهند که خلقيات ايرانيان چگونه مایه شکست دائمي نوسازی در آن‌ها شده است» (ص ۱۵۳) معرفی شده‌اند؛ اين درحالی است که از قضا بسياري از «خلقيات‌نوشته‌های دهه چهل و از جمله کتاب جمال‌زاده -که محور اغلب بحث‌های اين کتاب است- فاقد ويزگي «عالمانه» بودن است و بيشتر به نوشته‌های زرد پهلو می‌زند. نوشته‌هایي که در اين دهه تلاش می‌کند با نگاهي جدي‌تر مبحث خلقيات را بررسی کند (مانند سازگاري ايراني مهدی بازرگان) در اين بخش مورد مذاقه قرار نگرفته است.

بخش نهم کتاب، «خلقيات‌گرایي در متون بیرون از ژانر» را بررسی می‌کند. در اين بخش يك بار ديگر به تعریف اصطلاح خلقيات پرداخته شده و اين بار به تمامي، تکيه تعریف بر «رفتار» است:

«طبق تعریف ژانر، خلقيات شامل سلسله متون نوشتاري است که برای پرداختن به خلقيات ايرانيان يعني رفتارهای پايدار و تکرارپذير آن‌ها نوشته شده‌اند...» (ص ۱۵۷)

تلاش اين بخش بررسی مباحث مربوط به خلقيات در بستر پژوهش‌های دانشگاهي (بویژه پژوهش‌های جامعه‌شناختي و روان‌شناختي) است. توفيق و همکاران در اين بخش تلاش می‌کنند نشان دهند که دانش‌های آكاديميك حوزه علوم انساني و مشخصاً جامعه‌شناسني و روان‌شناسني در دهه چهل و پنجاه، با رویکردهای جزئي نگرانه و مبتنی بر آمار و نمودار، تلاش به شناخت و فهم «بومي» از خلقيات ايراني داشته‌اند. اين فهم بومي، در رویکرد جامعه‌شناختي به تبيين ساختار شخصيت انسان ايراني در نسبت با نظام اجتماعي و جايگاه‌های طبقاتي پرداخته و هر قشر اجتماعي را داراي خصايل ويزه خود دانسته است. البته توفيق و همکاران اين ايده را به «فتاحي» نسبت داده (ص ۱۶۳) و اشاره‌های نکرده‌اند که اين اندیشه در آثار هربرت گانس نيز مطرح شده بوده است. پس از آن به

تفصيل و با جزئيات فراوان به بررسی رویکرد روانشناسی جدید به مبحث خلقيات ايراني پرداخته و نشان داده است که در اين رویکرد، دليل معضلات شخصيتي ايرانيان، اجتماعي- تاریخی و راه حل آن، تربیتی است. جزئيات و تفصيل اين بخش بسیار زياد و تشتمت آرا در آن فراوان است.

چنان‌که پيشتر گفته شد، در بحث‌های مفصل و متعدد کتاب، مبحث ارتباط تصویر خلقيات ايراني با مباحث شرق‌شناختي و پسااستعماری به اجمال و تعجیل مطرح شده است. در اين بخش، در خلال بررسی نظریات سعيد شاملو، يك بار دیگر به اين بحث پرداخته و بازهم به تعجیل از آن گذر شده است. در بررسی اين نكته (ص ۱۷۹) به «دروني‌شدگي» تصویری که غرييان از شخصيت انسان شرقی نشان می‌دهند، اشاره‌اي کوتاه شده است. اين مبحث در حوزه خلقيات ايرانيان جايگاه مهمی دارد؛ در دوگانه‌اي که در طول قرن‌ها، غرييان از ما(غرب)/آن‌ها (شرق) براحته‌اند، تصویر فروديست، متوض، بي‌نظم، احساساتي و ... برای انسان شرقی و تصویر فرادست، متمند، قانونمند، منطقی و... برای انسان غربي به طور مداوم بازتوليد شده است. اين چرخه بازتوليد تصاویر کليشه‌اي از انسان شرقی و غربي، در طول زمان برای شرقيان نيز به حالتی درونی شده، پذيرفته و صادق پنداشته شده و در فهرستي که از خلقيات خود و هم‌ميهنانشان احصا کرده‌اند، به کرات تكرار شده است. اين مبحث جاي بررسی و کند و کاو پيشتری دارد که جايis در اين کتاب خالي است. در صفحات ديگر کتاب نيز گاه و بيكاه نقل قول‌هایي از صاحب‌نظران حوزه‌های جامعه‌شناسي و روان‌شناسي درباره «حس تحقير ناشي از اينکه ايران فقط موضوع مطالعهٔ غربي‌هاست» (ص ۱۹۳) ذکر شده است؛ اما جمع‌بندی منطقی و بررسی دقیق نسبت خلقيات‌نويسی با مباحث شرق‌شناختي در هیچ کجاي کتاب صورت نمی‌گيرد. اين نكته زمانی پيشتر حائز اهميت می‌شود که بدانيم جمال‌زاده که کتاب او متر و معيار نويسندگان برای هر سنجشی در اين حوزه است- پيشتر عمر خود را خارج از ايران و در «فرهنگ غير/اديگری» زیسته است.

بخش دهم کتاب با عنوان «تبییت ژانر خلقيات‌نويسی» تکرار مفصل و با جزئيات مطالبي است که کم و بيش در فصول پيشین گفته شده است. اين جزئيات هرچند حاوي اطلاعات عمومي و جالب است؛ اما ارتباط وثيق و مستقيمی با بحث خلقيات‌نويسی ندارد. در ادامه اين بخش، با نگاهی درزمانی، به تاریخچه برجسته‌شدن کلمه خلقيات پرداخته شده

است و به روال پیشین، باز هم جمالزاده، گرانیگاه و نقطه اتکای بحث است. البته در قسمت‌های واپسین این بخش، نگاه‌های متعارض با جمالزاده و سایر رویکردها به مسئله ایران و خلقيات ايراني (از رویکرد جنابيان، اسلامي ندوشن، احمد دانش گرفته تا شريعتي و بازرگان و ...) نيز نقل می‌شود. اين نقل‌ها كاملاً تاريخي و توصيفي و فاقد هرنوع جمع‌بندی است. اما در نهايى نيز با اصرارى شگفت، موقعيت «كاريزماتيك و محوري» جمالزاده، تحول‌ساز و سنگ بنای ژانر خلقيات‌نويسى دانسته می‌شود:

... اين مقالات به همين دليل در نهايى گزاره‌های خلقيات‌گونه‌اي را در خود می‌پرورند که در عين حال مشروعتى ندارند. اين مشروعت به مدد نيروى بيرونى فرهمندى (كاريزماتيکي) ممکن است که جمالزاده به دلایل زيادي می‌تواند نقش آن را بازی کند. ... (ص ۲۳۲)

در ادامه اين بخش، يك بار ديگر ويژگي‌های كتاب جمالزاده برشمرده و تمامى نکاتى که در سایر كتاب‌ها جزء عيوب است، حُسن دانسته می‌شود:

اینجاست که ساخت اثر جمالزاده قابل توضیح می‌شود. او گذشته از مقدمه طولانی‌اي که يك سوم حجم كتاب را اشغال کرده است و در آن از پروژه کلى كتاب دفاع می‌شود، در باقى صفحات نقل‌ها را آورده بدون آنكه خود را ملزم کند ربطی میان آن‌ها برقرار سازد. اين کار خصلتى تکه‌تكه به متن جمالزاده داده است. ساختاری که چه پيش از اين سال و چه پس از آن، ساختار مشروعی به حساب نمی‌آمد. كتاب جمالزاده موجود عجیب‌الخلقه‌ای است که از ترکیب يك فهرست نقایص، بحثی درباره اهمیت گفتن نقایص و مقاله‌ای نامرتب تشکیل شده است و این ساختار عجیب دقیقاً همان چیزی است که می‌بایست باشد. (ص ۲۳۵)

بخش يازدهم كتاب با عنوان «تبلور سلسه متون بعدی» با پرشی ناگهانی به خلقيات‌نويسى پس از پیروزی انقلاب اسلامي می‌پردازد. دانسته نیست که چرا كتاب، درباره آثار حوزه خلقيات‌نويسى که در فاصله سال ۱۳۴۵ (انتشار كتاب جمالزاده) تا ۱۳۵۷ (پیروزی انقلاب) نوشته شده‌اند، سکوت کرده است. آيا نوشته‌های جلال آل احمد (اگرچه در سال ۱۳۴۸ درگذشت؛ اما نوشته‌هایش که خلقيات‌گرایانه هم بود تا سال‌ها بعد در تیراژ بالا منتشر می‌شد)، على شريعتي (درگذشته به سال ۱۳۵۶) و... حائز هیچ اهمیتی در اين

زمینه نبوده‌اند؟ کتاب با همه اطباب‌های خود در فصول مختلف، درباره سالهای ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۷ در سکوتی شگفت است.

در این بخش به خلقيات‌گرایان اين سال‌ها از حمید‌رضا جلایی‌پور، صادق زیبا‌کلام، محمدعلی همایون کاتوزیان، عبدالکریم سروش گرفته تا یوسف ابازدی و ... می‌پردازد و باز هم با نگاهی درزمانی، آثار ايشان که بر اساس تعریف کتاب، «خلقيات‌گرایی» و نه «خلقيات‌نویسی» است، مورد مذاقه قرار گرفته است. تز اصلی این بخش کماکان، تاثیر بلاشک شکست اصلاحات بر ایده خلقيات‌نویسی است. جمع‌بندی‌های کتاب در این بخش، گاه عجیب و قابل تأمل است؛ مثلاً آنجا که جوهره خلقيات‌گرایی دهه هفتاد را گفتمانی مبنی بر مقصرا نمایاندن مردم می‌داند:

این هسته جوهري گفتار اصلاح طلبانه خلقيات‌نویسی در دهه ۱۳۷۰ بود: گفتاري که در آن مردم «مقصر» استبداد هستند و اين تقصير به خاطر اعمال روزمره آن‌هاست که ذره ذره جامعه را در فرایندی تدریجي شکل می‌دهد. راحل، پیشاپیش معین است: اخلاق داشته باشید؛ اعتراف کنید؛ قانون‌مدار باشید؛ ناله نکنید؛ کار کنید. اين جوهره خلقيات‌گرایي دهه ۱۳۷۰ بود. (ص ۲۶۰)

این نگاه، هرچند در کلیت خود درست است، تعییر و تفسیری که از آن در «مقصر دانستن مردم» صورت گرفته، محل تأمل است؛ اعمال اصلاحات از پایین به بالا و تلاش برای اصلاح زیرساخت‌های کنش و منش توده مردم، یک راهکار اجتماعی اثرگذار و - در صورت انجام دقیق و درست - مفید است و به معنای «مقصر دانستن توده» نیست؛ در این چشم‌انداز در دوره سازندگی و پس از آن در دوره اصلاحات، تلاش جامعه‌شناسان - و روان‌شناسان اجتماعی - بازسازی اخلاق فردی و جمعی با الگوگیری از جامعه ژاپن (در مسئولیت‌پذیری، تعهد به کار، صداقت و سخت‌کوشی) بود. این نگاه در آثار بسیاری از جامعه‌شناسان آن دوره چون زیبا‌کلام و ... - دیده می‌شد و ژرف‌ساخت آن، نه مقصر دانستن توده، که آگاهی‌بخشی به آنان برای بازسازی نوین شخصیت انسان ایرانی بود.

بخش دوازدهم کتاب «ربط ارزشی متاخر ژانر خلقيات» نام دارد و همچون فصل پیشین با بررسی موردي کتاب‌ها و مقالات مهم متاخر، به آسيب‌شناسي خلقيات‌گرایی و خلقيات‌نویسی پرداخته است. متخصص نبودن نويست‌گان اين حوزه در يكى از شاخه‌های علوم انساني و نداشتن چارچوب نظری دقیق و مشخص مهم‌ترین آسيب‌های اين متون

دانسته شده؛ هرچند در پایان این بخش، در یک جمع‌بندی کلی، تلویحاً آشنازگی تعاریف مفهومی و بی‌چارچوبی متون پیشین اگر نه قابل قبول، قابل درک دانسته شده است:

اگر نراقی چنین تمایزی را [تمایز میان خلق و اخلاق] در کار خود وارد می‌کرد، عملای از سطح خلقيات به اخلاق نمی‌توانست به سادگی پل بزند و اگر خلقيات‌گرایان عصر پهلوی تمایزی میان عادت و خلقيات می‌گذاشتند، نمی‌توانستند عمومیت تاریخی آن را بر حسب عادت شرح دهند. (ص ۲۷۹)

بخش سیزدهم از فصل چهارم، با عنوان «تحلیل‌های ايجابی» در ادامهٔ دو فصل پیشین تلاش شده به آثاری پرداخته شود که برخلاف آثار پیشین و مبتنی بر آسیب‌شناسی صورت گرفته در بخش‌های قبل، از هر دو آسیب مبرا باشد؛ یعنی هم تحلیلگر از تخصص در حوزه‌های علوم انسانی برخوردار باشد و هم متن پژوهش در چارچوب نظری خاص و با مفصل‌بندی علمی صورت گرفته باشد. **خلقيات ما ايرانيان** نوشته مقصود فراستخواه و **خلقيات ايرانيان در نگاه بيگانگان...** (كتاب نخست) نوشته محمدرضا جوادی يگانه و سعیده زادقنا德، از اين زمرة دانسته شده‌اند؛ اما پس از بررسی اين دو اثر نيز، نويisندگان به اين نتیجه رسيده‌اند که حتی اين دو پژوهه نيز نه به لحاظ روش و نه به لحاظ نتیجه و دستاورده، حرف تازه‌ای دربر نداشته‌اند:

...درنتیجه، صرف بيان چنین انتقاداتی، گسست از سنت پیشین را به همراه ندارد. پس این گسست در کجاست؟ در محتوا نیز عملاً هیچ خط تحلیلی جدیدی دیده نمی‌شود. تحلیل این متنون مبتنی بر همان عوامل تاریخی، جغرافیایی و سیاسی است که پیش‌تر از این هم در بحث اهمیت داشته‌اند و اتفاقاً حاصل همان نگرش شرق‌شناختی هستند که ظاهراً هردو پژوهه در مخالفت با آن سامان‌دهی شده‌اند. (ص ۲۸۹)

بنابراین به نظر می‌رسد پس از گشت و گذارهای فراوان و بررسی منابع بسیار در فاصله سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۹۴ هیچ پژوهه‌ای که مطابق ملاک‌های ذهنی مولفان این کتاب انجام و در «چارچوب‌های ژانر خلقيات» تدوین شده و نظر مولفان را جلب کرده باشد، وجود نداشته‌است.

فصل پنجم کتاب، با عنوان «مؤخره»، مقاله‌ای تقریباً نیمه مستقل در ادامهٔ بخش‌های پیشین است: «**ニاز به یک "ایرانی جدید"** یا "**باید از فرد دفاع کرد**". نخستین عبارت این مؤخره، بسیار شگفت و تأمل برانگیز است:

«در دورانی زندگی می‌کنيم که ژانر خلقيات کم و بيش برای همه مسائل اكتون ما پاسخی در چته دارد.» (ص ۲۹۵)

شگفتی اين عبارت از آن حيث است که خود مولفان در ۲۹۰ صفحه پيشين، چارچوبی برای «ژانر» خلقيات ارائه کرده‌اند که حتی خود نيز نمونه قابل قبولی از آن نياfته‌اند؛ اما اينک آن «ژانر» را پاسخگوي تمام مسائل فعلی می‌دانند. در ادامه نيز به اين پرسش مقدّر که «ژانر خلقيات (به فرض وجود و اثبات) چرا و چگونه می‌تواند پاسخگوي تمام مسائل باشد؟» پاسخی داده نشده است.

تمام فصل پيانى (فصل پنجم) چون چند فصل پيشين به بررسی **مفصل رویکردهای مختلف** به امر خلقيات، خلقيات‌گرایي و خلقيات‌نويسی می‌پردازد؛ بی‌آنکه در پيان، جمع‌بندی کارامد یا نتیجه‌گيری مفيدی صورت گيرد. اين فصل - و كل كتاب - با يك پاراگراف انشائي به پيان می‌رسد و درنهایت نيز نه اركان و اجزاي ژانر ادعائي خلقيات‌نويسی به دقت روشن می‌شود و نه نمونه کاملی برای اين ژانر معرفی می‌گردد:

به نظر می‌رسد گرایش علمی با هرچه بيشتر کوفتن بر طبل علم‌گرایي صوري، ناخواسته به سوی زدایش مسئله وضعیت خاص ايران حرکت می‌کند و بر خلاف ميلی که برای تقویت ژانر خلقيات دارد، به نيزوهای قوت می‌بخشد که خلقيات را به مثابه يك حشره موذی مشکوك می‌نگرند که دليلی ندارد آن را بشناسيد؛ تنها كافي است همين حال آن را از بين بيريد. (ص ۳۱۷ و ۳۱۸)

۵. نتیجه‌گيري

كتاب برآمدن ژانر خلقيات در ايران كتابی است با ايده‌اي خوب: «شکست اصلاحات در هر دوره، سبب شده است که روشنفکران آن دوره به برای یافتن دلایل شکست، به خویشتن جامعه رجوع و برای بازشناسي خلقياتی که منجر به شکست اصلاحات شده است، تلاش کنند. اين تلاش‌ها گاهی برآمده از نگاه شخصی، تجربیات زیسته و نیروی کاريزماتيک شخص نويسنده بوده است و گاه، با آويختن به نظریه‌های جامعه‌شناختی، روان‌شناختی و ... سعی در یافتن توجيه علمی برای اين خلقيات کرده است.»^۴

به نظر می‌رسد چهار نویسنده کتاب، هر یک با رویکرد خاص خویش تلاش دارد ایده فوق را به اثبات برساند؛ اما در عمل، این خواسته محقق نمی‌شود.

کتاب در مبانی نظری و تعریف و تحدید تعاریف کلیدی چهار نقص نگاه است؛ چنان‌که در متن گفته شد، حضور یک مشاور ادبی حاذق می‌توانست ایشان را به منابع دست اول، موثق و راهگشا رهنمون شود و کتاب را از سردرگمی در «تعریف ژانر» برهاند. کتاب در بخش‌های مختلف، اطلاعات دقیق و جزئی نگرانه‌ای از مسائل مختلف – مرتبط یا کم‌ارتباط – جمع‌آوری می‌کند که در نوع خود کم‌سابقه و جالب‌توجه است. منابع متعدد فارسی و انگلیسی که نویسنده‌گان به آن‌ها مراجعه و از آن‌ها استفاده کرده‌اند، گویای این واقعیت است که تلاش شده است پایه‌های کتاب بر بستر پژوهش‌های پیشین بنا شود. از این‌حیث، کتاب شامل اطلاعاتی گسترده، فراوان و اغلب مفید، «پیرامون» موضوع است؛ اما در اغلب بخش‌ها صورت‌بندی جدید یا جمع‌بندی مفیدی از اطلاعات فراوانی که جمع‌آوری شده، صورت‌نگرفته است. به همین دلیل در بیشتر بخش‌ها کتاب به دام پرگویی و ارائه جزئیات بی‌شمار می‌افتد، بی‌آنکه درنهایت بتواند از این تفصیل‌ها، نتیجه‌منчен و قابل استنادی بگیرد. از این‌حیث، کتاب، شیوه‌انبانی لبریز از داده و اطلاعات است که نیاز به بازارایی، پیرایش و جمع‌بندی دارد.

پرگویی و پراکنده‌گویی کتاب سبب شده است که به برخی نکات در در بخش‌های گوناگون اشاره شود؛ اما در هیچ کجا به طور جدی به آن پرداخته نشود؛ مثلاً این اندیشه که بسیاری از خلقيات‌نويسی‌ها در دوره‌های گوناگون تحت تاثير گفتمان‌های شرق‌شناختی و تصویری که غربیان از ما ارائه کرده‌اند، نوشته شده؛ در چند جا اشاره شده بی‌آنکه در هیچ کجا به جلد، پی‌گرفته شده باشد.

این پرگویی و پراکنده‌گویی، درواقع حاصل عدم سازماندهی درست در ساختار کلی کتاب است. به نظر می‌رسد هریک از چهار نویسنده کتاب فصل‌هایی را نوشته و درنهایت در پی یکدیگر قرار داده‌اند؛ به همین سبب مفصل‌بندی دقیق، ارتباط ارگانیک و پیوند وثیقی میان بخش‌ها دیده نمی‌شود؛ بعلاوه اساساً مطالب بسیاری از بخش‌ها درباره یک موضوع‌اند و نیازی به بخش‌بندی‌های متعدد نبوده است. از این‌حیث، کتاب به ویرایشی جدید و جدی نیاز دارد که ضمن یکدست‌کردن صورت و محتوای مطالب، به ایجاد پیوند میان اجزای محتوا و پیراستن مطالب کم‌ارتباط و تلخیص اطباب‌های کم‌فایده پردازد. همچنین

افزودن نمایه‌ای دقیق از نام‌های افراد، کتاب‌ها و رویدادها می‌تواند به مخاطبان در دستیابی به اطلاعات مورد نیازشان یاری برساند.

پی‌نوشت‌ها

۱. نویسنده این مقاله به سال ۱۳۹۷ طرحی پژوهشی با عنوان زمینه‌کاوی خلق و خوبی ایرانیان در حکایت‌های متون تعلیمی ادب پارسی از ابتدا تا پایان قرن پنجم هجری در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی انجام داده است. پیش‌فرض آن پژوهش این بوده است که پدیدآورندگان ژانر تعلیمی، برای تشویق هنجرهای اخلاقی و نهی ناهنجارهای اخلاقی، حکایت‌هایی را برای اقتاع مخاطب، به مقضای حال از میان متون گذشته برگزیده و یا خود، حکایتی مفید و مناسب برداخته‌اند. بنابراین آنچه در کنش و منش کارکترهای حکایات متون تعلیمی رخ می‌دهد، مورد تایید یا تحذیر شاعر یا نویسنده بوده است و لذا، با بررسی کنش و منش شخصیت‌ها در حکایات متون تعلیمی می‌توان کنش‌ها و منش‌های شایسته یا ناشایست زمانه‌من دریافت و استخراج کرد؛ زیرا بی‌شك آن خلق، مبتلاه مردمان آن روزگار بوده است که شاعر یا نویسنده متن تعلیمی، ناگریر شده است به آن اشاره کرده، برای آن نمونه و مثالی بیاورد؛ با این استدلال، حکایت‌های متون تعلیمی بالقوه، منبعی مفید و کارآمد برای بررسی خلقيات مردمان هر زمانه‌اند.

۲. گیومه و زیرخط، در متن کتاب وجود ندارد و تاکید از نویسنده مقاله است.

۳. در صفحات بعدی کتاب به ایرانشهر نیز پرداخته شده است؛ اما نوشت‌های او تلاشی برای «جاداکردن صفات از اخلاقیات» و «یافتن تجلیات روح ایرانی و ساختن راهی برای بهدینی یا پاک‌دینی» (و نه خلقيات‌نويسی) معرفی شده است. (نک. ص ۱۲۰)

۴. این عبارات، جمع‌بندی نویسنده مقاله از ایده نویسنده‌گان کتاب است.

كتاب‌نامه

توفيق، ابراهيم، سيدمهدي يوسفي، حسام تركمان و آرش حيدري(1398). برآمدن ژانر خلقيات در ايران. تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.

حجتى، سيد محمدباقر(1373). روانشناسى از ديدگاه غزالى و دانشمندان اسلامى. ۲ دفتر، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامى.

خواجہ نصیرالدین طوسی (۱۳۷۳). اخلاق ناصری. تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری. تهران: خوارزمی.

رمهینی فراهانی، محسن (۱۳۹۳). فرهنگ توصیفی علوم تربیتی. تهران: شباهنگ، چاپ دوم.
کاپلان، هرولد، بنجامین جیمز سادوک و ویرجینیا سادوک (۱۳۹۲). دستنامه روانپردازی بالینی. ترجمه
محسن ارجمند و فرزین رضاعی و نادیا فغانی جدیدی. تهران: ارجمند، ویرایش پنجم.
کاوندی، سحر و محسن جاهد (۱۳۸۹). «امکان تغییر خلق از دیدگاه غزالی و دوانی». فصلنامه
علمی ترویجی معرفت اخلاقی. س. ۱، ش. ۲، صص ۵۹ تا ۷۶.

